



یوسف قوجق، نویسنده کتاب کودک و نوجوان:

ادبیات برای کودک و نوجوان نباید تبدیل به نصیحت‌نامه شود

یوسف قوجق، نویسنده کتاب‌های مختلف در حوزه کودک و نوجوان، در گفت‌وگو با «جوان» می‌گوید: ادبیات نباید تبدیل به نصیحت‌نامه شود. کودک و نوجوان معمولاً از پیام مستقیم فرار می‌کنند، اما از تجربه داستانی تأثیر می‌گیرند. متن گفت‌وگو با وی به شرح زیر است.

شخصیت‌های داستانی تا چه اندازه می‌توانند به الگوی رفتاری کودکان و نوجوانان تبدیل شوند؟ آیا واقعاً یک شخصیت داستانی می‌تواند مسیر فکری یا سبک زندگی یک کودک را تغییر دهد؟ بله، بسیاری از مادران کودک‌گرا می‌توانند تأثیر عمیقی بر کودکان و نوجوانان بگذارند. در سنین پایین، مرز خیال و واقعیت شفاف نیست و کودک با شخصیت‌ها زندگی می‌کند. وقتی کودک با ترس‌ها، اشتباهات، شجاعت‌ها و انتخاب‌های یک شخصیت همراه می‌شود، در واقع دارد در محیطی امن، تجربه زندگی را تمرین می‌کند. این تأثیر گاهی حتی از توصیه‌های مستقیم بزرگ‌ترها تأثیرگذارتر است.

البته قرار نیست هر شخصیت داستانی به تنهایی مسیر زندگی یک کودک را عوض کند. اما می‌تواند جرقه‌ای در ذهن او روشن کند. جرقه پرسیدن، مهربان‌تر شدن، شجاعت بودن، مسئولیت‌پذیری یا حتی بهتر دیدن خودش. بسیاری از مادران کودک‌گرا می‌توانند تأثیر گرفته‌ایم که شاید هنوز نام‌شان را فراموش نکرده‌ایم. پس بله، شخصیت داستانی می‌تواند در شکل‌گیری نگاه کودک به خودش و جهان نقش جدی داشته باشد، به شرط آنکه باورپذیر، انسانی و نزدیک به تجربه‌های او باشد.

نوجوانان هم در دوران شکل‌گیری هویت، به دنبال الگوهای برای تعریف خود هستند. یک شخصیت در داستانی که با صداقت نوشته شده، می‌تواند شیوه نگاه به مسائل، روابط و حتی انتخاب‌های آینده را متأثر کند. البته این تأثیر در تعامل با محیط خانواده و جامعه شکل می‌گیرد، نه به تنهایی.

یک نویسنده هنگام خلق شخصیت کودک یا نوجوان، چه مسئولیت اخلاقی و تربیتی بر عهده دارد؟ آیا صرفاً باید داستان جذاب بنویسد یا به پیام‌های پنهان اثر هم فکر کند؟

به نظر من نویسنده کودک و نوجوان مسئولیت دوگانه دارد. هم باید داستانی جذاب بنویسد، هم به لایه‌های معنایی اثرش آگاه باشد. چون اگر اثر جذاب نباشد، هیچ پیامی به مقصد نمی‌رسد. اما این به معنای بی‌توجهی به اثر تربیتی داستان نیست، بلکه یعنی همپوشانی کمتر در شخصیت، هر انتخاب، هر نوع برخورد با چالش‌ها، پیامی را منتقل می‌کند. کودکان حساس‌ترین خوانندگان هستند. کلیشه،



دروغ و تحقیر را حس می‌کنند. پس مسئولیت واقعی این است که دنیای داستان را با پیچیدگی و احترام بسازیم، نه ساده‌سازی و ایده‌آل‌سازی. نویسنده کودک و نوجوان با ذهن‌هایی روبه‌روست که هنوز در حال شکل‌گیری هستند. بنابراین نمی‌توانند نسبت به پیام‌های آشکار و پنهان اثرش بی‌تفاوت باشند.

البته من معنای ادبیات نباید تبدیل به نصیحت‌نامه شود. کودک و نوجوان معمولاً از پیام مستقیم فرار می‌کنند، اما از تجربه داستانی تأثیر می‌گیرد. مسئولیت اخلاقی نویسنده این است که شخصیت‌ها و موقعیت‌ها را صادقانه، عمیق و انسانی خلق کند، نه اینکه دنیایی مصنوعی بسازد که در آن همه چیز شاعری و از پیش تعیین شده است. نویسنده باید مراقب باشد چه چیزی را عادی جلوه می‌دهد، چه رفتاری را تحسین می‌کند و چه تصویری از انسان، خانواده، دوستی، شکست و موفقیت ارائه می‌دهد.

به نظر شما شخصیت‌های داستانی موفق چه ویژگی‌هایی دارند که کودک با آنها همدانند؟ آیا قهرمان بی‌نقص هنوز برای نسل امروز جذاب است؟ شخصیت موفق در داستان، شخصیتی است که کودک یا نوجوان بتواند بخشی از خودش را در او پیدا کند.



لازم نیست شبیه مخاطب باشد، اما باید احساساتش قابل درک باشد؛ ترس‌هایش، تردیدهایش، آرزوهایش و حتی اشتباهاتش. شخصیت‌های موفق، خاکستری و آسیب‌پذیرند. اشتباه می‌کنند؛ می‌ترسند، گاهی شکست می‌خورند. نسل امروز قهرمان بی‌نقص را باور ندارد. کودک با شخصیتی همذات‌پنداری می‌کند که احساساتش را می‌شناسد؛ مثل خجالت، حسادت، تردید، شجاعت ناقص. شخصیت‌هایی که رشد می‌کنند، سؤال می‌پرسند و راه خود را پیدا می‌کنند، نه آن‌هایی که از ابتدا کامل هستند. واقعیت و پیچیدگی انسانی، کلید ماندگاری این نوع داستان‌هاست. شخصیت‌های ماندگار در داستان معمولاً کامل نیستند، بلکه مسیر رشد دارند. مخاطب دوست دارد مراقب باشد چه چیزی را عادی جلوه می‌دهد، چه رفتاری را تحسین می‌کند و چه تصویری از انسان، خانواده، دوستی، شکست و موفقیت ارائه می‌دهد.

به نظر شما شخصیت‌های داستانی موفق چه ویژگی‌هایی دارند که کودک با آنها همدانند؟ آیا قهرمان بی‌نقص هنوز برای نسل امروز جذاب است؟ شخصیت موفق در داستان، شخصیتی است که کودک یا نوجوان بتواند بخشی از خودش را در او پیدا کند.



شخصیت موفق در داستان، شخصیتی است که کودک یا نوجوان بتواند بخشی از خودش را در او پیدا کند. لازم نیست شبیه مخاطب باشد، اما باید احساساتش قابل درک باشد؛ ترس‌هایش، تردیدهایش، آرزوهایش و حتی اشتباهاتش. شخصیت‌های موفق، خاکستری و آسیب‌پذیرند. اشتباه می‌کنند؛ می‌ترسند، گاهی شکست می‌خورند. نسل امروز قهرمان بی‌نقص را باور ندارد.

نویسنده می‌تواند روایت را پویاتر، تصویری‌تر و پرکشش‌تر کند. به نظر من نویسنده نباید از فضای مجازی تقلید کند، اما باید مخاطب امروز را بشناسد. ریتم مناسب، شروع جذاب، گفت‌وگوهای زنده، موقعیت‌های ملموس و شخصیت‌هایی که دغدغه‌های امروزی دارند، بسیار مهم شده‌اند. با این حال، مزیت کتاب هنوز همان چیزی است که هیچ رسانه‌ای به‌راحتی جای آن را نمی‌گیرد: فرصت عمیق شدن، تخیل کردن و مکث کردن.

از نگاه شما مهم‌ترین ضعف امروز ادبیات کودک و نوجوان ایران چیست؟ کمبود شخصیت‌های ماندگار، ضعف حمایت از نویسندگان، مشکلات نشر یا مسئله‌ای دیگر؟ به نظر من مشکل اصلی ترکیبی از همه موارد است، اما از همه بیشتر برای نویسندگان، پیدا کردن شخصیت‌های واقعی و پیچیده، ما هنوز زیادی در قالب‌های اخلاقی و آموزشی فکر می‌کنیم. شخصیت‌ها نماد می‌شوند، نه آدم. کودک ایرانی در داستان‌ها کمتر خودش را می‌بیند؛ هم با تردیدها و تضادهای دنیای واقعی‌اش. انتشار داستان‌های بومی و اقلیتی به نظر من می‌تواند فضا و اکسیژن خوبی را در جامعه تزریق کند. این خیلی خیلی مناسب است. البته نشر و حمایت هم ضعیف است، اما مهم این است که نویسنده جرئت بیشتری برای نوشتن از زندگی واقعی شخصیت‌های خاکستری پیدا کند.

در کل، به گمان من این مسائل به هم پیوسته‌اند. وقتی حمایت حرفه‌ای از نویسنده، تصویرگر، ناشر و کتاب‌فروش وجود نداشته باشد، طبیعی است که تولید آثار ماندگار هم دشوارتر می‌شود. اما اگر بخوایم روی یک ضعف مهم تأکید کنیم، می‌گویم ما هنوز به شخصیت‌پردازی ماندگار به اندازه کافی توجه نکرده‌ایم.

گاهی کتاب‌ها موضوع دارند، پیام دارند، حتی زبان و لحن راوی خوبی هم دارند، اما شخصیت‌هایی خلق نمی‌کنند که در ذهن کودک بمانند. ادبیات کودک و نوجوان برای ماندگاری به شخصیت نیاز دارد؛ شخصیتی که مخاطب دوست داشته باشد، تکرانش نشود، با او بخندد، با او ترسد و بعد از بستن کتاب هم به او فکر کند. در کنار این، مسئله دسترسی کودک به کتاب خوب، وضعیت اقتصادی نشر، تبلیغ و معرفی آثار با کیفیت و ارتباط میان نویسنده و مخاطب هم بسیار مهم است. کتاب خوب اگر دیده نشود، تأثیرش محدود می‌ماند.

اگر قرار باشد تنها یک توصیه به خانواده‌ها داشته باشید تا فرزندان‌شان از طریق کتاب الگوهای مناسب‌تری برای زندگی پیدا کنند، آن توصیه چیست؟ والدین در انتخاب شخصیت‌ها و کتاب‌های تأثیرگذار باید توجه کنند؟

کتاب را با فرزندتان بخوانند و درباره‌اش حرف بزنند. مهم نیست چه شخصیتی در کتاب هست، مهم این است که کودک یاد بگیرد درباره شخصیت‌ها فکر کند، سؤال بپرسد، موافق یا مخالف باشد. بهترین الگو، الگویی نیست که در کتاب است، بلکه تفکر انتقادی است که در مواجهه با آن شکل می‌گیرد. کتاب را وسیله گفت‌وگو نکنند. توصیه من این است که خانواده‌ها کتاب را به بخشی از زندگی عاطفی خانه تبدیل کنند. اگر کودک احساس کند کتاب خواندن مثل درس پس دادن یا انجام وظیفه است، ارتباط عمیقی با آن برقرار نمی‌کند. اما وقتی کتاب با گفت‌وگو، لذت، همراهی و صمیمیت همراه شود، اثرش چند برابر می‌شود.

والدین بهتر است به جای اینکه فقط دنبال کتاب‌های «موزنده» باشند، به دنبال کتاب‌های خوب باشند. کتاب‌هایی با داستان جذاب، زبان سالم، شخصیت‌های باورپذیر و نگاهی انسانی. همچنین خوب است بعد از خواندن کتاب، با فرزندتان گفت‌وگو کنید، نه بازجویی. مثلاً بپرسند «اگر تو جسی این شخصیت بودی چه می‌کردی؟» یا «کدام بخش داستانت را بیشتر دوست داشتی؟» همین گفت‌وگوها کمک می‌کند کودک الگوها بهترین کتاب‌ها را انتخاب کند. کودک را هم سرگرم می‌کنند، هم آرام‌آرام به او کمک می‌کنند خودش و جهان اطرافش را بهتر بشناسد.



اگر کودک و نوجوانان از کتاب، به‌ویژه آثار ارزشمند ادبیات فارسی، فاصله بگیرند، نخستین پیامد آن ایجاد یک گسست فرهنگی میان نسل جدید و میراث ارزشمند ادبی کشور خواهد بود. در این صورت، کودکان از گنجینه غنی زبان و ادبیات فارسی محروم می‌شوند و به تدریج ارتباط خود را با بخش مهمی از هویت فرهنگی و تاریخی‌شان از دست می‌دهند. موضوع مهم دیگر این است که کتاب‌ها، به‌ویژه داستان‌ها و قصه‌های کودک، یکی از بهترین ابزارهای آموزش غیرمستقیم مفاهیم عمیق انسانی و مهارت‌های زندگی هستند. کودکی که از کتاب فاصله می‌گیرد، در واقع از بخشی از این فرصت ارزشمند برای رشد شناختی، عاطفی و اجتماعی نیز محروم می‌شود. داستان‌های اصیل فارسی، سرچشمه‌ای از حکمت، دانایی و تجربه‌های ارزشمند انسانی هستند. بسیاری از مسائل و پیچیدگی‌های زندگی را به زبانی ساده، زیبا و در قالب روایت‌هایی جذاب به کودک آموزش می‌دهند. بنابراین، دور شدن کودکان از این آثار، به معنای فاصله گرفتن آنها از منبعی غنی برای یادگیری مهارت‌های زندگی، تقویت تفکر، شناخت احساسات و رشد شخصیت است. نتیجه چنین فاصله‌ای را می‌توان در نسلی مشاهده کرد که شاید مهارت بالایی در استفاده از فناوری و فضای مجازی داشته باشد، اما در مدیریت احساسات و هیجان‌های خود با مشکل روبه‌رو شود. ممکن است کودک ندادن چگونه غم خود را مدیریت کند، چگونه خشم و تکانه‌هایش را کنترل کند یا در موقعیت‌های دشوار واکنشی سنجیده نشان دهد. برای مثال، هنگام ناآرامی فقط فریاد بزند یا هنگام آندوه، نتواند احساسات خود را به شیوه‌ای سالم مدیریت کند و از دیگران کمک بگیرد.

دکتر ربابه نوری قاسم‌آبادی، روانشناس بالینی و عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی:

کودک و نوجوان بیگانه با کتاب در مدیریت احساسات ناتوان‌تر می‌شود

پیش از این در برابر ناراحتی‌ها و واکنش‌هایی مانند گریه یا پرخاشگری را می‌شناخت، از طریق داستان درمی‌یابد که برای هر موقعیت، راه‌های مختلفی برای واکنش وجود دارد. او یاد می‌گیرد رفتارهای سنجیده‌ای را پیاده‌سازی کند و تصمیم‌های نادرست چه نتایجی به دنبال می‌آورند. به این ترتیب، پیش از آنکه وارد بسیاری از موقعیت‌های واقعی زندگی شود، در دنیای داستان فرصت تمرین انتخاب و تصمیم‌گیری را پیدا می‌کند. وقتی کودک بتواند این آموخته‌ها را در زندگی روزمره به کار بگیرد، معمولاً با چالش‌های مثبتی نیز از اطرافیان دریافت می‌کند. داستانی که در کودکی تنها یک قصه شیرین به نظر می‌رسد، در نوجوانی و بزرگسالی به منبعی برای درک ارزش‌ها و حکمت و شیوه درست زندگی تبدیل می‌شود. در کنار انتقال این میراث ارزشمند فرهنگی، داستان‌ها مهارت‌های ضروری زندگی را نیز در کودک پرورش می‌دهند. او می‌آموزد پیش از تصمیم‌گیری فکر کند، پیامدهای خود را بسنجد و برای هر مسئله، آگانه‌تر انتخاب کند. ادبیات کودک تنها به آموزش خواندن و سرگرم کردن محدود نمی‌شود، بلکه بستری مؤثر برای پرورش همدلی، مدیریت هیجان، حل مسئله، تصمیم‌گیری و بسیاری از مهارت‌هایی است که آینده‌فرد را شکل می‌دهند.

وابستگی کودکان به فضای مجازی چه پیامدهایی برای رشد ذهنی و عاطفی آنان دارد و کتاب چگونه می‌تواند این آسیب را کاهش دهد؟

تفاوت اساسی کتاب با فضای مجازی در این است که کتاب، ذهن کودک را به فعالیت وامی‌دارد. هنگامی که کودکی داستانی را



کودک هنگام شنیدن یا خواندن یک داستان، خود را جای شخصیت‌های مختلف می‌گذارد؛ شادی، ترس، غم، امید و نگرانی آنها را تجربه می‌کند و به تدریج می‌آموزد احساسات انسان‌ها چگونه بر رفتارشان اثر می‌گذارد. این تجربه‌های غیرمستقیم، همدلی، شناخت هیجان‌ها و توانایی تنظیم احساسات را در او پرورش می‌دهد

می‌شوند یا می‌خوانند، واژه‌ها در ذهن او به تصویر تبدیل می‌شوند. او چهره شخصیت‌ها، فضای داستان و اتفاقات آن را با نیروی تخیل خود می‌سازد. این فرایند، قدرت تجسم، خلاقیت و توانایی تصویرسازی ذهنی را تقویت می‌کند. قابلیتی که در رشد فکری و یادگیری آینده او نقش مهمی دارد. در مقابل، فضای مجازی اغلب همه تصاویر را به صورت آماده در اختیار کودک قرار می‌دهد. او فیلم، انیمیشن یا تصویر را می‌بیند و فرصت کمتری برای ساختن دنیای ذهنی خود پیدا می‌کند. موضوع مهم دیگر، پیوند کتاب با هویت فرهنگی است. ادبیات کودک در ایران بر پایه گنجینه‌ای غنی از داستان‌ها و روایت‌هایی شکل گرفته که سرشار از حکمت، ارزش‌های اخلاقی و تجربه‌های زندگی هستند. این آثار، افزون بر آموزش مهارت‌های زندگی، کودکان را با زبان، فرهنگ و پیشینه سرزمین‌شان آشنا می‌کنند. در حالی که بخش قابل توجهی از محتوای فضای مجازی، برخاسته از فرهنگ‌ها و الگوهای است که لزوماً با هویت فرهنگی ما همخوانی ندارند. اگر کتاب و قصه از زندگی کودکان حذف شود، بخشی از این میراث ارزشمند نیز به تدریج از نسل جدید فاصله خواهد گرفت. بی‌تردید فضای مجازی می‌تواند کاربردهای آموزشی فرصت‌های ارزشمندی نیز داشته باشد، اما زمانی که جای کتاب، کتاب و پرورش و استفاده از آن آموزش‌ها را بگیرد، بلکه در فضای خانه و در شیوه زیست پدر و مادر شکل می‌گیرد. وقتی کودک می‌بیند والدین برای مطالعه وقت می‌گذارند، درباره کتاب گفت‌وگو می‌کنند، کتابی را به یکدیگر معرفی می‌کنند یا برای انتخاب یک اثر مناسب جست‌وجو و پرس‌وجو دارند، کتاب به تدریج در ذهن او به یک «ارزش» تبدیل می‌شود، نه یک تکلیف. در چنین فضایی، حتی حضورهای ساده‌ای مانند قصه‌گویی شبانه یا خواندن یک داستان کوتاه در کنار کودک، تأثیر عمیق‌تری از هر آموزش مستقیم دارد. کودک در این لحظات فقط شنونده داستان نیست، او تجربه دیده‌شدن، توجه و امنیت عاطفی را نیز دریافت می‌کند و همین تجربه، کتاب را به بخشی از خاطرات شیرین کودکی او پیوند می‌زند.

انتخاب کتاب نامناسب چه پیامدهایی برای کودک دارد و والدین هنگام انتخاب کتاب به چه معیارهایی باید توجه کنند؟

واقعیت این است که کتاب خوب برای کودکان، آن‌قدرها مهم فراوان اگر هدف، پرورش نسلی کتابخوان است، نقطه آغاز نه تذکر که الگوست. کودکان بیش از آنکه به گفته‌های والدین گوش بسپارند، رفتار آنان را زندگی می‌کنند. در واقع، نخستین مواجهه کودک با کتاب به در مدرسه و نه در کلاس‌های آموزشی، بلکه در فضای خانه و در شیوه زیست پدر و مادر شکل می‌گیرد. وقتی کودک می‌بیند والدین برای مطالعه وقت می‌گذارند، درباره کتاب گفت‌وگو می‌کنند، کتابی را به یکدیگر معرفی می‌کنند یا برای انتخاب یک اثر مناسب جست‌وجو و پرس‌وجو دارند، کتاب به تدریج در ذهن او به یک «ارزش» تبدیل می‌شود، نه یک تکلیف. در چنین فضایی، حتی حضورهای ساده‌ای مانند قصه‌گویی شبانه یا خواندن یک داستان کوتاه در کنار کودک، تأثیر عمیق‌تری از هر آموزش مستقیم دارد. کودک در این لحظات فقط شنونده داستان نیست، او تجربه دیده‌شدن، توجه و امنیت عاطفی را نیز دریافت می‌کند و همین تجربه، کتاب را به بخشی از خاطرات شیرین کودکی او پیوند می‌زند.

انتخاب کتاب نامناسب چه پیامدهایی برای کودک دارد و والدین هنگام انتخاب کتاب به چه معیارهایی باید توجه کنند؟ واقعیت این است که کتاب خوب برای کودکان، آن‌قدرها مهم فراوان